

# گذری بر فرهنگ تاج المصادر

مسعود قاسمی

صفحه صد و دوازده مقدمه آمده یکایک مصادر و ترکیبات و عبارات عربی کتاب با الصحاح جوهری مقابله و تصحیح گردیده و از فرهنگهای دیگر چون لسان العرب و القاموس و غیره نیز استفاده شده است. همه احادیث متن که بیشتر آنها غریب الحدیث اند با کتاب الفائق زمخشری و غریب الحدیث ابن اثیر برابری و تصحیح گردیده و اختلاف روایات در ذیل صفحات آورده شده است. معانی برخی از کلمات عربی و غالب مصادر عربی که معنی فارسی آن در متن نیامده است در حاشیه صفحات به دست داده شده است. پاره ای از سقطها و غلطهای نسخه اساس را با نسخ دیگر کامل و تصحیح کرده اند و بعضی از واژه های کهن فارسی را با فرهنگهایی مانند: لغت فرس اسدی، صحاح الفرس، قواس، برهان مقابله و مقایسه نموده اند. از دیگر ویژگیهای ارزنده این تصحیح شکل گذاری همه کلمات، مصادر، ترکیبات و عبارات عربی است.

مصحح محترم در پایان این جلد فهرست کامل الفبایی مصادر ثلاثی مجرد و صفات عربی را افزون بر فهرست نام کسان، جایها، کتابها و قبیله ها، آورده اند.

نگارنده در هنگام خواندن و بهره بردن از این فرهنگ نکاتی را یادداشت کرد که به پاره ای از آنها در این گفتار اشاره می کند:

۱) یکی از قدیمترین مآخذی که نام مؤلف تاج المصادر وجدّ او در آن آمده و اطلاعات مفیدی به دست می دهد و در مقدمه مصحح محترم به آن اشاره نشده است کتاب تاریخ بیهقی، تألیف ابوالحسن علی بن زیدبیهقی معروف به ابن فندق، از شاگردان مؤلف تاج المصادر، است. در تاریخ بیهقی (ص ۱۶۶) ذیل نام «ابوجعفر محمدبن احمد البیهقی» چنین آمده است: «او از کلیماباد بیهق بوده است و این دیهی است میان نارستانه و قاریز هستعان»<sup>۱</sup> و این امام جدّ امام رکن الدین ابوجعفر المقرئ البیهقی بوده است. و هو الامام ابوجعفر احمدبن الامام المقرئ علی بن ابی صالح که امام جامع قدیم بود به نیشابور و او را مصنفات بسیار است چون کتاب تاج المصادر و کتاب ینابیع اللغه و کتاب المحيط بلغات القرآن و کتب اخر...

۲) در صفحه هشتاد و هفت مقدمه ذیل «پاره ای از لغات و ترکیبات نادر و کهن» تاج المصادر نوشته اند: «... خورژ، خورژ، خورش به معنی خاکستر گرم است. در نسخ دیگر این واژه به صورتهای حرث، حریر، خور، حور نیز کتابت شده که به نظر نمی رسد وجهی داشته باشد»

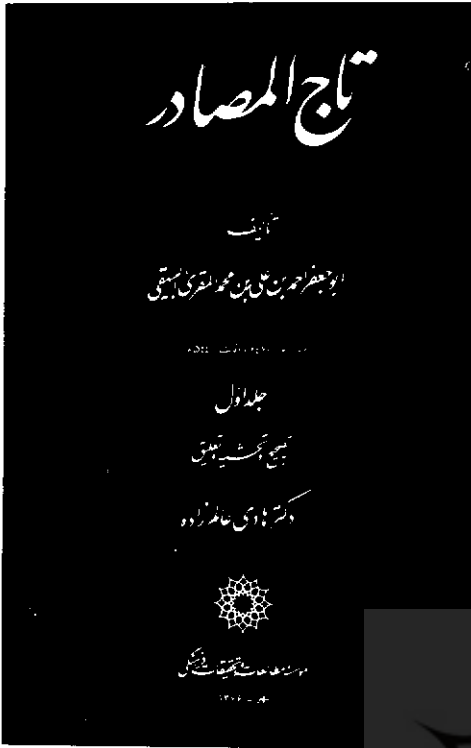
واژه «خوریز» که تلفظی بسیار نزدیک با «خورژ» دارد و به معنی «خاکه آتش» است، در دو کتاب کلیدر (رک، فهرست کتاب) و جای خالی سلوج (صص ۷۴، ۹۴، ۹۶) که در بردارنده واژه های

تاج المصادر. تألیف: ابوجعفر احمدبن علی بن محمد المقرئ البیهقی. تصحیح، تحشیه و تعلیق: دکتر هادی عالم زاده. جلد اول. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. تهران. ۱۳۶۶. ۴۳۲ صفحه.

تاج المصادر یکی از فرهنگهای کهن و بسیار ارزشمند عربی به فارسی است که از لحاظ دارا بودن لغات و ترکیبات زیبای فارسی و اشتغال بر اغلب مصادر عربی، شایان توجه است. این فرهنگ که در برگیرنده مصادر ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید و ترجمه آن به زبان فارسی است در نیمه اول قرن ششم به دست «ابوجعفر احمد بن علی بن محمد المقرئ البیهقی» (حدود ۴۷۰ هـ تا ۵۴۴ هـ) ساخته و پرداخته شده است.

به سال ۱۳۰۱ قمری فرهنگی ناقص و نامعتبر به نام تاج المصادر در بمبئی به چاپ رسید و از آن زمان تاکنون چاپ دیگری جز آن در دست نبود تا اینکه تصحیح انتقادی و منقح تاج المصادر به تحشیه و تعلیق آقای دکتر هادی عالم زاده انجام پذیرفت و بتازگی جلد اول آن که شامل بخش ثلاثی مجرد است به همت مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی منتشر شده است.

مصحح محترم در تصحیح این فرهنگ کوششی در خور سپاس کرده اند و مقدمه مبسوطی که بیش از صد صفحه است درباره کیفیت تدوین لغت عرب و فرهنگهای عربی - فارسی و نام و نشان و آثار مؤلف و «تاج المصادر» های مختلف و ویژگیهای دستوری و رسم الخطی کتاب و... نگاشته اند. نسخه مورخ ۵۳۶ هـ اساس تصحیح قرار گرفته و با چهار نسخه دیگر مقابله شده و چنانکه در



نواحی سبزوار است بارها به کار رفته است. در کتاب واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کازرونی (ص ۲۴۴) نوشته شده است: «خرگ، به فتح اول یا به ضم اول، زغال کاملاً افروخته را که فروزان باشد (حبّ آتش) گویند و آنرا خلنگ (xolang) و خورنگ (xorang) و خورنگ (xorong) هم گویند» و درص ۲۴۸ همین کتاب آمده است: «خل، حب‌های آتش را که کاملاً فروزان بوده و مدتی مانده و پرده‌ای خاکستر بر روی آن قرار گرفته است هم خل یا آتش خل گویند». در گویش مردم شوشتر و توابع کاشان و محلات و گناباد و کرمان نیز خل (xol) به معنی خاکستر گرم و داغ به کار می‌رود. واژه «خل» در برهان قاطع نیز ضبط شده است. مصحح محترم درباره کلمات «حرث، حریژ، خور، حور» که در نسخه‌های دیگر تاج‌المصادر آمده است، گفته‌اند: «به نظر نمی‌رسد وجهی داشته باشد». در میان کلمات یادشده واژه «خور» می‌تواند با ابدال دو حرف «ل» و «ر» صورت بسیار نزدیک کلمه «خل» باشد. صورتهای دیگر نیز اگر تلفظ ویژه‌ای نباشد باید گفت تصحیف «خرث، خریژ، خور» است. واژه‌های «خرش، خرث، خرث، خورژ، خوریژ و خور و خل و احتمالاً خرگ، خورنگ، خلنگ» با یکدیگر بی‌ارتباط نیستند.

۳) در صفحه هشتاد و هشت نوشته‌اند: «دوسیدن

الاحتساب: مزدبذوسیدن».

چنانکه ملاحظه می‌شود مصحح محترم حرف «ب» را در مصدر «بذوسیدن» پیشوند فعلی دانسته و آنرا به صورت «دوسیدن» ضبط کرده‌اند. «دوسیدن» به معنی «چسبیدن» مصدری جداگانه است و حرف «ب» در «بذوسیدن» جزء اصلی این مصدر است. «بذوسیدن» با ابدال دو حرف «ی» و «ذ» صورت دیگر «بیوسیدن» = «بیوسیدن» و به معنای «چشم داشتن، توقع داشتن، انتظار داشتن، مترقب بودن و امیدو آرزو داشتن» است. از جمله کاربردهای این دو مصدر می‌توان به: بدوس، بدوس بردن، بدوس دادن، نابیوس، دست بیوس، نابیوسیده، به بیوس افکندن، نابیوسان، نابیوسان کردن، اشاره کرد. در زیر شاهدهی از بدوسیدن و صورتهای دیگر آن به دست می‌دهیم:

طوق شرف از کجابدوسی<sup>۲</sup>

تا دست قفازان نبوسی

(تحفة العراقین، ص ۲۰۱)

و خدای تعالی، بردست کسی که از او می‌ترسیدند و از جایی که نیدوسیدند<sup>۳</sup> [نسخه دیگر: نبیوسیدند] ایشان را از آن ورطه خلاص و از آن مضیق مناص ارزانی داشت (ترجمه فرج بعد از شدت، ج ۲، ص ۵۶۷)؛ الامل و الاملة: بدوسیدن (کتاب المصادر، ج ۱ ص ۱۱۶).

برای واژه «بیوسیدن» رك: طبقات الصوفیه، ص ۱۶۳، ۴۸۹؛

مصادر اللغه، ص ۱۹۶؛ ترجمه و قصه‌های قرآن، ص ۱۲۱۶، ۱۳۶۶؛ کیمیای سعادت (فهرست)، تفسیر مفردات قرآن، ص ۷۱، ۱۴۱؛ فرج بعد از شدت، ص ۳۷۹، ۴۷۲. در فرهنگ مصادر اللغه، ص ۲۵۱ صورت دیگری از «بیوسیدن» به شکل «بیوستن» به کار رفته است.

۴) مصحح محترم در صفحه نود، توضیح نسبتاً خوبی درباره واژه «فراوا» (به معنی حرکت، و جنبش به جهات مختلف) داده‌اند، ولی اشاره‌ای به صورت دیگر آن نکرده‌اند. ایشان در صفحه نودودو واژه‌ای را که به صورت «فراوا» است ذکر کرده‌اند و معنی آنرا به دست داده‌اند. واژه «فراوا» و «فراوا» صورتهای مختلف یکدیگرند. جزء «فا = فرا» باعث تفاوت این دو کلمه شده است.

۵) در صفحه نودودو ذیل واژه «فروور» نوشته‌اند: «التفوت: فروورشدن...؛ در قانون ادب: التفوت: بر افزودن؛ دستورالاحوان: التفوت: فروشدن... معنی این واژه دقیقاً برای نگارنده روشن نیست. آقای دکتر علی رجائی درباره این واژه می‌نویسد: فرور (ظاهراً = فروهر؟)».

در کتاب مجموعه خطابه‌های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی، مقاله‌ای به نام «چند واژه ناشناخته» به قلم آقای دکتر علی رواقی، نگارش یافته است: ایشان در صفحه ۱۸۰ این مجموعه دو واژه ناشناخته «برافروود» و «برفروود» را شناسانیده و کاربرد آنها را در فرهنگها و متون مختلف به دست داده‌اند. به اظهار شفاهی ایشان واژه «برافروود» از سه جزء «بر = بالا + الف + فرود = پایین»

تشکیل شده است. ایشان در مقاله خود برای این واژه، علاوه بر معنی حقیقی «برافرو» = برافرو» که «بلندی و پستی» باشد، معنای مجازی «خلاف و دشمنی» را نیز ذکر کرده اند. با توجه به مطالب یاد شده روشن می شود که واژه «فروور» از دو جزء «فرو» = پایین + ور = بر (به معنی بالا) تشکیل شده است. واژه «برافرو» و «فروور» و دیگر صورتهای آن در حکم کلمه ای بسیط دارای معانی مجازی - مانند اکثر واژه ها - می باشد. بر طبق شواهدی که در دست است معانی ذیل را برای صورت فعلی این واژه می توان بیان کرد: «نا برابر شدن، ناهموار شدن، تفاوت و اختلاف صوری و معنوی، ناهمگونی، دوگانگی».

فعل «فروور بودن و فروور شدن» در ترجمه و قصه های قرآن (ص ۱۰۳)، کتاب المصادر (ج ۳، ص ۶۱۰)، مصادر اللغه (ص ۴۰۱)، تراجم الاعاجم (ص ۸۱ ح) به چشم می خورد. واژه «فروور» به صورتهای دیگری نیز به کار رفته است: فروودور: مصادر اللغه (ص ۴۳۹)، فروور: کتاب المصادر (ج ۲، ص ۵۵۳)، ورفرو: الدرر فی الترجمان (ص ۷۴)، فروور: کتاب المصادر (ج ۲، ص ۵۵۳) و دستورالاحوان (ص ۱۵۶). صورت «برافرو شدن» که مصحح محترم از قانون ادب آورده اند چنانکه معلوم است، صحیح نیست و باید «برافرو شدن» باشد. درست نبودن «فروور» نیز روشن است.

۶) صفحه ۲۵، در متن آمده است: «النصر: یاری کردن و یاران بارانیدن». در نسخه اساس «باران باریدن» است و مصحح محترم «باران بارانیدن» را از نسخه بدلهای در متن گذاشته اند. در متون فارسی بعضی از فعلها بدون پسوند «آیندن» در معنای متعدی به کار رفته است، مانند «سوختن» به معنی «سوزانیدن». شواهدی از فعل «باریدن» را به جای «بارانیدن» می آوریم:

بیاریدیم بریشان بارانی (ترجمه تفسیر طبری، ص ۵۱۱) و رك: صص ۲۷۰، ۸۴۷، ح ۱۱۷۳؛ بیاریدیم بریشان سنگهایی از سنگ و گل (ترجمه و قصه های قرآن، ص ۵۰۷)؛ و رك: صص ۷۳۸ و ۳۸۹؛ و رك: كشف الاسرار، ج ۷، ص ۲۲۰؛ تفسیر نسفی، ص ۲۲۶ ح.

۷) صفحه ۳۰، در متن کتاب آمده است: «الرقش: خط نیکو نبشتن». مصحح محترم بالای کلمه «نبشتن» علامت گذاشته و در پاورقی آورده اند: «یا: انبستن». صورت صحیح «انبستن»، «نبستن = نبشتن» است و حرف «الف» متعلق به واژه «نیکو» به صورت «نیکوا» است. آمدن حرف «الف» پس از مصوت بلند «او» در رسم الخط قدیم رایج بوده است. در صفحات ۲۵۱ ح، ۳۱۷ ح و ۳۲۴ ح همین کتاب کلمات «نگوسار، زانو، خو» به صورت «نگواسار، زانوا، خوا» نگارش یافته است. به نمونه هایی از این رسم الخط اشاره می کنیم:

نیکوا = نیکو: ترجمه تفسیر طبری (صص ۱۰۹۸ و ۱۲۴۸)، تفسیری بر عشری از قرآن مجید (صص ۸۰، ۱۳۳ و ۳۲۶)، تفسیر شنقشی (ص ۳۰۴ فهرست)، بستان العارفین (ص ۹۶ مقدمه)؛ زانوا = زانو: ترجمه تفسیر طبری (ص ۱۱۸۷)، کتاب المصادر (ج ۲، ص ۱۰۰)؛ پهلوا = پهلو: تفسیر کمبریج (ج ۲، ص ۲۷۱)، تفسیر شنقشی (ص ۲۵۸)، تفسیری بر عشری از قرآن مجید (ص ۲۵۸)؛ و در واژه های دیگر، چون: گلوا = گلو، کدوا = کدو، آرزوا = آرزو، ترازوا = ترازو، نیروا = نیرو، جادوا = جادو؛ و رك: خوابگزاری و عجایب المخلوقات.

۸) صفحه ۳۷، مصحح محترم صورت «وژنگ» را از نسخه بدلها بجای «وژنك» که در نسخه اساس آمده است در متن گذاشته اند. تلفظ این واژه در کتاب المصادر (ج ۲، ص ۴۶۵) «وژنگ» با «ژ» مکسور است. این تلفظ نشان دهنده تبدیل دو مصوت «آ و e» می باشد که در متون فارسی بسیار رایج است. در نسخه عکسی (فیلم شماره ۷۰۴، دانشگاه) السامی فی الاسامی، این واژه به صورت «وژيك» در ترجمه «الرقة» دیده می شود و چنین معنی شده است: یعنی پاره که بر جامه دهند. بنابراین واژه «وژنك» صحیح است و «وژنگ» و «وژيك» دو صورت دیگر از آن است.

۹) صفحه ۵۵، در متن آمده است: «الذب: بازراندن و پژمرده شدن نیات و هواسیدن لب از تشنگی». در نسخه اساس «واهوشیدن» آمده است و مصحح محترم «هواسیدن» را از نسخه بدلها در متن نهاده اند. واژه «واهوشیدن» صحیح است و با ابدال دو صامت «ه» و «خ» صورتی از «واهوشیدن» است. ابدال این دو صامت در کلمات دیگر نیز دیده می شود، مانند: آخو = آهو، پرخیز = پرهیز، خزینه = هزینه، خسته = هسته. «هواسیده» به معنای «لبی است که در اثر تشنگی کم خون شده و رنگ آن به سپیدی زند و خشک شده باشد» و «هوشیدن = خوشیدن» نیز به معنی «خشک شدن و پژمرده شدن» است و از نظر معنا با «هواسیدن» مناسبت دارد. در یکی از نسخه بدلها بجای «هوشیدن»، «خوشیدن» آمده است که مؤید این نظر است.

۱۰) صفحه ۶۰، در متن آمده است: «المد: زود بریدن و بشتاب خواندن». کلمه «مد» در فرهنگها به معنی یاد شده دیده نشد. صورت صحیح این لغت ظاهراً کلمه «هد» یا «ها» است که در فرهنگها معنی «زود بریدن و بشتاب خواندن» برای آن ذکر شده است.

۱۱) صفحه ۶۸، در متن آمده است: السك: پش بر درزدن... واژه «پش» که در متن گذاشته شده از نسخه بدلهاست. در نسخه اساس «بستیزه» و در یکی دیگر از نسخه بدلها «بشیزه» ضبط شده است. صورت صحیح نسخه اساس مانند نسخه بدل دیگر ظاهراً

«پشیزه = پشیزه» است. در کتاب المصادر، ج ۲، ص ۲۵۵ ح آمده است: «التضییب: چیزی را پشیزه برزدن». در مصادر اللغة، ص ۱۸۶، «پشیزه» با «پ» ضبط شده است. در یکی از نسخه بدل‌های فهرست السامی فی الاسامی، ص ۱۶۲ «پشیزه» آمده است. واژه «پش و پشیزه» به معنای «بندی است آهنین یا برنجین یا سیمین که بر صندوق یا در و غیره می‌زنند». «پشیزه» نزدیک به همین معنا در برهان قاطع ضبط شده است.

۱۲) صفحه ۱۲۸، در متن آمده است: «العکس: و شیر بر خوردنی ریختن». در نسخه اساس «خوردی» آمده است و «خوردنی» از نسخه بدلها در متن نقل شده است. واژه «خوردی» هم به معنی «غذاهای آبدار و آبگوشت» و هم به معنی مطلق «طعام و خوردنی» بارها در متون منظوم و مثنوی فارسی به کار رفته است:

زین سپس شاید سنائی گرنگونی هیچ مدح  
زان کجا ممدوح تو خوردی پز و بقال ماند  
(دیوان سنائی، ص ۱۴۸)

در دیگ دماغ ز آتش حس  
خوردی پزم از پی مجالس

(تحفة العراقین، ص ۲۰۷)

سفره پر نان و دیگ پر خوردی  
قالب و قلب خالی از مردی

(دیوان اوحدی مراغی، ص ۵۶۵)

برای شواهد دیگر این لغت به هر دو معنی رك: الیغه (ص ۴۳۸)، فهرست السامی فی الاسامی (صص ۱۵۱ و ۱۵۲)، هدایة المتعلمین، (ص ۵۱۱، ۶۶۴ ح و فهرست)، قانون ادب (صص ۱۱۷۰، ۱۲۴۱، ۱۷۹۳)، تقویم الصحه (صص ۸۶ و ۸۷)، مقامات حریری (صص ۱۳۲ و ۱۹۶)، سندبادنامه (ص ۲۰۶).

۱۳) صفحه ۱۳۳، در متن آمده است: «القرض: بریدن بناخن پیرای». در نسخه اساس «بناخنبراه» ضبط شده است؛ صورت «بناخن پیرای» که در متن نقل شده از نسخه بدل «س» است.

صورت «ناخن‌براه» صحیح است و در فهرست السامی فی الاسامی (ص ۴۱۰) و دو نسخه بدل دیگر آن «ناخن‌براه» ضبط شده است. به نظر آقای دکتر علی اشرف صادقی، کلمه «براه» و صورتهای دیگر آن از فعل «براستن» (wirāstan) در زبان پهلوی مشتق شده است. برخی از صورتهای دیگر این کلمه چنین است: ناخن‌بیرا، ناخن‌بیراه، ناخن‌بیرای، ناخن‌براه، ناخن‌براه، ناخن‌برای، ناخن‌بر، ناخن‌بره، ناخن‌گیرا، رك: ذیل شماره ۲۱.

۱۴) صفحه ۱۳۴، در متن آمده است: «برمجیدن گوسفند تا فریه هست یا نه». مصحح محترم صورت «برمجیدن» نسخه

اساس را در پاورقی آورده است. در متن همین کتاب (صص ۲۰۷ و ۲۶۹)، «برمجیدن» دوبار با حرف «پ» و در ص ۴۳ يك بار با حرف «ب» دیده می‌شود. در نسخه عکسی السامی فی الاسامی (صص ۱۱۲ و ۳۰۴)، «برمجیدن» به وضوح با سه نقطه زیر حرف «پ» آمده است، و در کتاب المصادر (ج ۱، ص ۱۴۱) نیز «برمجیدن» با «پ» ضبط شده است. به نظر نگارنده واژه «برماسیدن = برماسیدن» صورت دیگری از فعل «برمجیدن = برمجیدن» است. فعل «برماسیدن»، که به صورت «برماشیدن و برماسیدن» در مقدمه الادب (ج ۲، صص ۵۵ و ۳۹۴) به کار رفته است، نظر نگارنده را تأیید می‌کند.

۱۵) صفحه ۱۶۶، در متن آمده است: «الوعز: ورستاد بر نهادن». در نسخه اساس «ورستا» آمده است و «ورستاد» از نسخه بدلها نقل شده است. با اینکه مصحح محترم در صفحه صد و يك مقدمه به حذف حرف «دال» اشاره کرده اند در متن کتاب این نکته را رعایت نکرده اند. واژه «ورستا» به همین صورت در یکی از نسخه بدل‌های فهرست السامی فی الاسامی (ص ۴۲۹) به کار رفته است و به صورت «وریستا» در کتاب المصادر (ج ۲، ص ۷۸) به چشم می‌خورد.

۱۶) صفحه ۲۴۷، در متن آمده است: «البدء: آبله یا سرخزه بر آمدن». واژه «سرخزه» در نسخه اساس «سرخزره» است و مصحح محترم «سرخزه» را از نسخه بدلها در متن آورده اند. واژه «سرخزره» صحیح است؛ «راء» اضافه‌ای که در کلمه «سرخزره» دیده می‌شود در بعضی از واژه‌ها نیز به کار رفته است و نشان دهنده تلفظی خاص است. به بعضی از این واژه‌ها اشاره می‌کنیم: دروزخ = دوزخ: اسرار التوحید (صص ۲۰۸، ۲۸۷)، شاذورد = شاذورد: السامی فی الاسامی (ص ۴۴۲)، ازدها = ازدها (لغت نامه دهخدا)، گرج = گج (خوابگزاری، ص ۴۱۷ فهرست).

۱۷) صفحه ۲۶۱، در متن آمده است: «النقد: خرده شدن دندان و...» در پاورقی ش ۱۴ نوشته‌اند: «باقی نسخ خورده؛ با توجه باینکه النقد در فرهنگهای عربی به عربی به صورت تأکل فی الاسنان معنی شده، خورده اصح از خرده بنظر می‌رسد». املاي واژه «خوردن» به معنی «اکل» با حذف واو معدوله در متون گذشته به کار رفته است. صورت «خردن» هم می‌تواند رسم الخطی از «خوردن» باشد و هم اینکه در پاره‌ای از مناطق به صورت

(xardan) تلفظ می شده است:

نان او نان خرش ایشان او جامه پوشیدنی شان میانه. (تفسیر شنقشی، ص ۴۶)؛ و چون طعام خرده شود بزخیزد و از خانه بیرون آید (اوراد الاحیاب، ص ۱۵۵ و رك: ص ۱۷۲). بالعکس، املائی «خرد» به معنی «کوچک و ریز» نیز به صورت «خورد» دیده شده است. رك: تفسیر قرآن کریم (ص ۳۶، ۸۱، ۱۱۴)، رگ شناسی (ص ۴۹)، یواقیت العلوم (ص ۲۳۶)، رساله آثار علوی (ص ۱۱)، دیوان مسعود سعد (ص ۱۶۲، ۶۰۰)، تنسوخ نامه ایلخانی (ص ۸۸)، داراب نامه طرسوسی (مکرر)، مقامات ژنده پیل (ص ۱۰۶).

۱۸) صفحه ۲۶۰ و ۲۶۴: در نسخه اساس در این دو صفحه به ترتیب «چشم در گرفتن» و «درمند شدن» آمده است و مصحح محترم از نسخه بدلها «چشم درد گرفتن» و «درمند شدن» را در متن نهاده اند. ایشان در صفحه صد و یک مقدمه درباره حذف حرف «دال» نوشته اند: «در باب حذف 'د' از کلمه 'درد' قطعاً نمی توان اظهار کرد که آیا از مقوله سهو کاتب است یا از ویژگیهای لهجه مؤلف یا ناسخ...». در زیر دو شاهد برای حذف «دال» از کلمه «درد» می آوریم: چشمش در گرفته بود (ترجمه و قصه های قرآن، ص ۱۰۷۴ ح)؛ الالم: درمند شدن (دستور الاخوان، ص ۶۸ ح) ۱۹) صفحه ۲۷۳، آمده است: «الخرق: ریزیده شدن موی و پر». در نسخه اساس «ریزه شدن» ضبط شده و مصحح محترم «ریزیده شدن» را از نسخه بدلها در متن وارد کرده اند. فعل «ریزه شدن» = ریخته شدن» که از مصدر «ریزیدن» یا «ریختن» ساخته شده، صحیح است و در جای دیگر نیز به کار رفته است: درد: افتاده دندان شد، ریزه شد دندان، بی دندان شد (مقدمه الادب، ج ۲، ص ۵۱۸).

۲۰) در متن آمده است: «الرَجَل: بشك شدن موی». در نسخه اساس کلمه «بشك» با کاف آمده است و مصحح محترم با توجه به نسخه بدلها و برهان قاطع واژه «بشگ» را با کاف تازی ضبط کرده اند. ضبط کلمه «بشك» با کاف در برهان قاطع و نسخه بدلها (که می تواند رسم الخط باشد) دلیل بر غلط بودن «بشگ» با گاف نیست و نشان دهنده تلفظ آن در لهجه کاتب نسخه اساس است. در همین فرهنگ تاج المصادر کلمه «لشکر» نیز با کاف ضبط شده است (رك: ص نود و هفت مقدمه) و همچنین کلمه «مشگ» (ص ۲۸۱).

۲۱) صفحه ۲۸۲، در متن آمده است: «العطن: گنداشدن پوست در پیراستن». در نسخه اساس «براستن» آمده است و مصحح محترم کلمه «پیراستن» را از نسخه بدلها در متن گذاشته اند. کلمه «براستن» به معنی «دباغی کردن» صحیح است.

«براستن» از مصدر wirāstan در پهلوی مشتق شده است و فعل «پیراستن» از ریشه دیگری است. در صفحه ۴۲ نیز آمده است: «المَرَق: پشم از پوست که در پیراهش برده باشند». در نسخه بدل «براهش» ضبط شده است. «پیراهش» در متن باید «پیراهش» با «ب» باشد. رك: ذیل شماره ۱۳

۲۲) صفحه ۲۸۳، آمده است: «الانکب: آنکه کز رود از لنگی». در نسخه اساس «کوز» آمده است و مصحح محترم «کز» را از نسخه بدلها نقل کرده اند. واژه «کوز» علاوه بر معنی «خمیده» به معنای «کز» نیز به کار رفته است. به چند نمونه اشاره می کنیم:

کله چون کوز بنهاد و کمر بست

همه خون در دل من چون جگر بست

(خسر و نامه، ص ۸۰)؛

می واداشتند مردمان را از دین و طاعت خدای می جستند کوزی را (تفسیر شنقشی، ص ۱۷۹ و رك: ص ۱۱۶ و ۱۸۶)؛ در مصادر اللغة (ص ۳۲۳) و کتاب المصادر (ج ۲، ص ۴۴۰) برابر «انحراف»، «کوز شدن» آمده است.

۲۳) صفحه ۳۴۲، در متن آمده است: «الخرق: آلفوج شدن». مصحح محترم در پاورقی نوشته اند: «کلمه آلفوج را در هیچیک از فرهنگهای برهان، صحاح الفرس، قواس، لغت فرس نیافتیم». در کتاب المصادر (ج ۱، ص ۴۱۶) در ترجمه «الخرق»، «آلفوج شدن» آمده است.

۲۴) در پانویس کتاب به پاره ای از لغات کهن اشاره ای نشده است از جمله:

بدو (در آمدن، در آوردن، در آمده): صص ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۹۸، ۳۲۹؛ برزیدن (چاه): صص ۳۰، ۹۴؛ بلوك: صص ۲۱۵، ۲۲۸؛ خور: صص ۱۵۳؛ دامیدن: صص ۱۴۱، ۱۸۸؛ دما: صص ۸۹؛ ریهیده: صص ۶۹، ۲۷۰، ۳۰۵؛ زادخوست: صص ۳۳۷؛ سول: صص ۲۵۷، ۲۸۶، ۲۹۰؛ فرخمیدن: صص ۱۱۷؛ کنند: صص ۱۴۳؛ کوهنگ: صص ۲۷۱؛ نهارانیدن: صص ۲۱۸؛ نهاریدن: صص ۲۱۸؛ همانا (گفتن بر-): صص ۵۱.

چند نکته ای که نگارنده در این گفتار به آنها اشاره کرد به هیچ روی از ارزش کار و دقت مصحح گرامی و فاضل نمی کاهد. توفیق ایشان را در به دست دادن اینگونه آثار خواهانیم.

۱) در نسخه بدل کتاب «مشقان» ضبط شده است و مصحح نوشته اند: «ظاهراً هشتقان».

۲) در یکی از نسخه بدلها بجای «بدوسی»، «بیوسی» آمده است.

۳) در متن «چشم نداشتن» نوشته شده است. ضبطی را که آورده ام از نسخه بدل حاشیه است که اشتها «بندوسیدن» ضبط شده است.